

زنان محله زرکش، در روزهای تشییع رهبر شهید، برای زائران نان پختند

ارادتی برخاسته از آتش دل



راه تجربه



عکس: فاطمه چاهدی/شهرآورد

صدرا هنوز آفتاب کامل بالا نیامده است

که دود از دهانه تنورهای گلی بالا می‌رود. یکی آر درالک می‌کند، دیگری آب را اضافه می‌کند و چند نفر هم هیژم جابه‌جایی می‌کنند. مردی که لباس و سروصورت و موهایش از آرد سفید شده است، زیر لب می‌گوید: این نان‌ها سهم عزادارهای رهبر شهیدمان است. روزهای برگزاری مراسم تشییع پیکر رهبر شهیدمان، در مسجد جوادالائمه^(ع)، کانون جهادی شهید بصیر و پایگاه شهید عبدی میزبان بیش از شصت بانویی بود که کنار شش تنور گازی و سه تنور گلی، نان عزاداران را آماده می‌کردند. تنورهای گلی در باغ‌های انتهایی خیابان علیزاده در محله زرکش، روشن بود و تنورهای گازی در فضای باز کنار مسجد بی‌وقفه نان می‌پختند.

عطر نان ارادت

زمین نیمه‌کاره کنار مسجد را موقت کرده‌اند. یک سو، بانوان دور سفره‌ها نشسته‌اند و خمیر آماده می‌کنند و سوی دیگر، شاطره‌کنار تنورها ایستاده‌اند. نان‌های داغ روی سفره‌های بزرگ چیده، بسته‌بندی و داخل یخچال نگهداری می‌شود تا در روزهای مراسم میان عزاداران توزیع شود.

صدای صلوات و ذکر، فضای کارگاه را پر کرده است. هرکس مسئولیتی بر عهده دارد و کارها بی‌وقفه پیش می‌رود. قلب‌هایشان مالا مال درد است و تنها چیزی که آرامشان کرده و پای کار آورده، دست‌های گره‌کرده برای خون‌خواهی رهبر شهیدشان است. فاطمه درویشی، از بانوان قدیمی محله، هماهنگی کارها را بر عهده دارد. او می‌گوید: سال‌هاست در دهه آخر صفر و ربیعین همین‌جا نان نذری می‌پزیم، اما این بار حال و هوای دیگری دارد. سه روز است که بانوان محله از ساعت ۶ صبح تا ۷ عصر کنار هم ایستاده‌اند و بیش از ۴ هزار قرص نان پخته‌اند. هر روز با دعای فرج و فاتحه برای حضرت آقا و خانواده شهیدشان، کار را آغاز می‌کنیم. همه احساس می‌کنند باید سهمی در خدمت به عزاداران ایشان داشته باشند.

پای خون‌خواهی ایستاده‌ایم

کنار سفره‌های خمیر، زنانی نشسته‌اند که سال‌ها پیش در خانه‌هایشان با تنور گلی نان می‌پختند. تجربه همان روزها امروز دوباره به کار آمده است. درست کردن خمیر را به آن‌ها سپرده‌اند. سهیلا سوختانلو همراه دختر و نوه‌اش از بولوار شاهنامه به این جمع اضافه شده و یکی از بانوان با تجربه در این کار است. الک قدیمی، تشت بزرگ، آرد، آب گرم، خمیر مایه و نمک را روی زیرانداز تمیز و مخصوص خمیر کردن می‌گذارد و کارش را شروع می‌کند. دانه‌های آرد الک‌کرده در هوا معلق هستند که دخترش نمک و خمیر مایه را به آرد اضافه می‌کند. انگشتان سهیلا خانم با مهارت وسط‌ظرف را گود می‌کند. حالا نوبت آب است که کم‌کم به این ترکیب اضافه شود. دستان دخترش به سرعت این‌ها را با هم مخلوط می‌کند و ورز می‌دهد. سهیلا خانم اسم رهبر شهید را که می‌شنود، اشک‌هایش نمی‌دهد و می‌گوید: از همان زمان که خبر شهادت آقا و خانواده‌شان را شنیدم، لحظه‌ای آرام و قرار ندارم. آقای شهید زحمت زیادی برای ما کشیده‌اند و ما با هیچ‌کاری نمی‌توانیم آن را جبران کنیم. امروز با دختر و نوه‌ام به اینجا آمده‌ام تا دشمن بداند که ما پای خون‌خواهی رهبر شهیدمان ایستاده‌ایم و به قیمت جان‌هایمان از دشمن انتقام خواهیم گرفت.

دست‌ها پای کار

انتهای زمین، چند میز گذاشته‌اند و تنورهای گازی هم کنارشان قرار دارد. پنج نفر دور هر میز ایستاده‌اند. دو نفر مسئول گذاشتن خمیر داخل تنور هستند. دو نفر هم نان‌های آماده را با انبر از تنور در می‌آورند. ام‌البین نجمی، خمیر را با مهارت باز می‌کند و در دست می‌چرخاند و روی‌رف می‌اندازد. چند قطره آب به چهار گوشه‌های نان می‌زند و با چنگال، چند بار روی آن را سوراخ می‌کند؛ حالا وقت چسباندن خمیر به تنور است. او می‌گوید: دوست داشتیم در زمان حیات رهبرمان به ایشان خدمت کنیم، اما حالا خدمت به عزاداران را وظیفه خود می‌دانیم. تا هر زمان که لازم باشد، کنار این تنورها می‌مانیم.

چند متر آن طرف‌تر، زهرا سلطانی با وجود زانو درد، کنار سفره بسته‌بندی نشسته است. او می‌گوید: شاید بتوانم ساعت‌ها کنار تنور بایستم، اما همین کار کوچک هم برایم ارزشمند است. امنیت امروز کشور را مدیون ایستادگی رزمندگان و شهدای دانم و امیدوارم مسئولان، حق خون‌شهدا به خصوص رهبر شهیدمان

را از دشمنان جنایتکار بگیرند.

در میان جمع، دختران نوجوان هم حضور پررنگی دارند. برخی نان‌ها را از تنور تحویل می‌گیرند و بعضی آن‌ها را برای بسته‌بندی روی سفره می‌چینند. زهرا سهیلی، نوجوان چهارده ساله، می‌گوید: وقتی خبر شهادت رهبر، نوه کوچکشان و دانش‌آموزان بی‌گناه میناب را شنیدم، خیلی ناراحت شدم. احساس کردم باید کاری انجام دهم. آمدم تا در کنار بزرگ‌ترها سهم کوچکی در خدمت به عزاداران داشته باشم.

نان، بهانه خدمت

همراه فرمانده کانون جهادی شهید بصیر و پایگاه شهید عبدی ابوالقاسم نودهی، به سمت باغ‌های انتهایی خیابان علیزاده می‌رویم. سه باغ کنار هم قرار دارد و هرکدامشان یک تنور دارد. خانم‌ها کنار تنورها ایستاده‌اند و نان می‌پزند. آقا ابوالقاسم می‌گوید: بعد از اعلام فراخوان، بانوان محله با استقبال پای کار آمدند. آرد تهیه و کار شروع شد. بعد از پخت هم آن‌ها را برای موکب‌ها، مساجد و محل‌های اسکان عزاداران می‌فرستیم.

حسن محمدزاده، پشت همزن بزرگ، بدون توقف خمیر آماده می‌کند و می‌گوید: این نان‌ها با عشق برای عزاداران پخته می‌شود. ما جانمان را برای حضرت آقا فدا می‌کنیم. پخت نان و ایستادن کنار تنور آتش که چیزی نیست.

سکینه علیزاده هم خمیرها را ورز می‌دهد و زواله می‌کند و کنار سفره می‌چیند و می‌گوید: ما همه قوم و خویش هستیم و باید کاری برای حضرت آقا انجام می‌دادم. تصمیم گرفتیم تنورها را روشن کنیم و بخشی از نان عزاداران رهبر شهید را آماده کنیم. آن سوی باغ چوب‌ها در تنور به زغال تبدیل شده و گر گرفته است. فاطمه علیزاده خمیر را روی رف باز می‌کند و کمی روغن و زرد چوبه می‌زند تا نان خوش‌رنگ‌تر و نرم‌تر شود. خمیر که به تنور می‌چسبد، می‌گوید: رهبر شهید حکم پدر ما دارند. برای ما زحمت کشیدند و ما باید برایشان هر کاری که می‌توانیم انجام دهیم. ما انتقام می‌خواهیم و پای کار هستیم و اگر نیاز باشد، خونمان را در این راه می‌دهیم.